

بررسی مبانی فلسفی «سُکناگزینی» از دیدگاه پدیدارشناسی، با تکیه بر ارزش‌های اسلامی ایرانی

محمدحسین کشفی* حسام جواهرپور** محمدعلی کشفی***

چکیده

«سکناگزینی» مفهومی فراتر از داشتن یک سرپناه است. این مقوله از منظر پدیدارشناسی، نه تنها به منزله‌ی برقراری ارتباط با دیگران است، بلکه ارتباط با خانه را نیز در بر می‌گیرد. در فرهنگ ایرانی، خانه همواره محلی برای ظهور و شکل‌گیری خانواده محسوب می‌شود. در اسلام همواره، به خانه، به دید یکی از نیازهای اساسی انسان توجه و از آن، به مانند مکانی برای رسیدن به آرامش یاد شده است. پژوهش حاضر که آن را با روش منطقی تحلیلی نگاشته‌ایم، تحلیلی بر مباحث مربوط به معماری و مفاهیم «سکونت» و «مسکن» در سه شاخه‌ی اسلام و فرهنگ ایرانی و نظریات پدیدارشناسان است. در این مقاله کوشیده‌ایم مبانی فلسفی سکناگزینی را از دیدگاه اندیشه‌ی فلسفی پدیدارشناسی نشان دهیم و سپس از منظر ارزش‌های اسلامی ایرانی بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: ۱. سکونت، ۲. انسان، ۳. پدیدارشناسی، ۴. معماری اسلامی ایرانی.

۱. مقدمه

معماری و شهرسازی کنونی ما به موضوع جدایی میان افراد و محیطشان دامن زده است؛ تا جایی که امروزه عموماً از مسکن، داشتن سقفی در بالای سر و چند متری زمین در زیر پا تعبیر می‌شود. این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که در مبحث «خانه» و مفاهیم مربوط به آن، با مسائلی مواجهیم که غالباً ناشی از کمی‌نگری و نگاه مادی به این مقوله‌ی حیاتی

mh.kashfi@gmail.com

hessam.djavaheerpour@gmail.com

kashfi.ma@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۴

* کارشناس معماری، دانشگاه تهران

** کارشناس ارشد معماری، دانشگاه علم و صنعت

*** کارشناس ارشد معماری، دانشگاه علم و صنعت

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۱۵

است. یکی از دیدگاه‌هایی که می‌کوشد با نگرشی انسانی، این مقوله را توضیح دهد، نظریه‌ی پدیدارشناسی است.

پدیدارشناسی دارای پایه‌ی مفهومی و روش‌شناختی خاصی است که دربرگیرنده‌ی دو موضوع اساسی است:

۱. فرد و جهان اجزایی جدایی‌ناپذیرند؛

۲. پدیدارشناسی نوعی تجربه‌گرایی بنیادین و تمام‌عیار است.

خانه به مثابه یکی از نیازهای ابتدایی و اساسی انسان، بیش از آن‌که مقوله‌ای فیزیکی و مادی باشد، موضوعی فرهنگی است. مسکن باید زمینه‌ی لازم را برای رشد افراد فراهم آورد تا بتوانند برحسب نیازهای روحی و روانی و علایق خود، فضای مناسب و حریم لازم را برای انجام‌دادن فعالیت‌ها و کسب آسایش روانی و جسمانی بیابند. در معماری ایرانی و شکل‌گیری فضاها، مختلف، خصوصاً فضای مسکونی که موضوع بحث حاضر است، مسائل مختلفی تأثیرگذار است که در نگاه کلی می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. ارزش‌های برآمده از فرهنگ و تمدن خاص ایرانیان؛

۲. ارزش‌های اعتقادی و نیز ارزش‌های برآمده از اسلام.

پس با توجه به مفاهیم اسلامی موجود و تعاریف هنر و معماری اسلامی که در طی سالیان متمادی و پس از ورود اسلام به این سرزمین، برای معماران مهم بوده است و نیز با نگاهی به مبانی فکری و نظری ایرانی‌اسلامی، می‌توان به مقایسه‌ی آن با مفاهیم مطرح از طرف پدیدارشناسان پرداخت.

روش تحقیق در پژوهش حاضر منطقی تحلیلی است؛ تحلیلی که بر مفاهیم سکونت و مسکن، در سه شاخه‌ی اسلام و فرهنگ ایرانی و نظریه‌ی پدیدارشناسی انجام می‌پذیرد. بر اساس پدیدارشناسی محیطی، معماری باید فراتر از صرفاً کالبد و چیدمان عملکردهای فضایی و ارتباط مناسب آن‌ها با هم باشد. مفاهیم مطرح در فلسفه‌ی پدیدارشناسی، گاه از لحاظ توجه به ارزش‌های سکونت و زندگی در محیط خصوصی، بسیار به مفاهیم مربوط به خانه و سکونت در اسلام نزدیک می‌شود. همان‌گونه که در بحث پدیدارشناسی، خلوت خصوصی در کنار ارتباطات اجتماعی ارزشمند تلقی می‌شود، در اسلام نیز حریمیت و داشتن روابط صمیمانه‌ی همسایگی، بسیار مهم و مؤکد است.

۲. مبانی ایرانی اسلامی

۱.۲. فرهنگ و معماری

انسان موجودی چندبعدی است و در هر یک از ابعاد وجودی‌اش نیز دارای نیازها و

تمایلاتی است که پویایی دائم را برای او رقم می‌زند. فرهنگ را در تعریفی کلی، می‌توان محصول تلاش‌های متفاوت انسان در راه آفرینش دانست که از آزادی عمل و اراده‌ی او سرچشمه می‌گیرد. مجموعه آداب و باورها و سنن یک جامعه که عمدتاً از درون برآمده است، فرهنگ را به وجود می‌آورد که نمودی از آن، در حوزه‌هایی مانند ادبیات، هنر، عرف و... تبلور می‌یابد. در این میان، تأکید ما بر هنر و در میان ارکان هفت‌گانه‌ی آن، تکیه بر معماری همچون یکی از محورهای عمده است که در عین برآوردن نیاز انسان به سرپناه و محیط مصنوع، رابطه‌ی تنگاتنگ با فرهنگ دارد.

معماری به مثابه پدیده‌ای اجتماعی، از فرهنگ نشأت گرفته و بر آن نیز تأثیر گذاشته است و بازتابی از اندیشه‌های انسان و روابط با فضا و زیبایی‌شناسی و فرهنگ است.

۲.۲. فرهنگ و سکونت

خانه از جمله نیازهای اساسی است که انسان همواره، با آن مواجه بوده است. این نیاز بیش از آن که از جنس طبیعت و گزینه باشد، مقوله‌ای فرهنگی است. خانه نوعی «نیاز زیستی» است که «فرهنگ سکونت» برای پاسخ‌گویی به آن شکل گرفته و در کلیت نظام اجتماعی فرهنگ انسانی ادغام و با آن سازگار شده است. فرهنگ سکونت از منظر انسان‌شناسی، مجموعه ارزش‌ها و معناهایی است که چپستی و چگونگی مفهوم خانه را در یک گروه یا قوم یا ملت تألیف و تعیین می‌کند. این که خانه را چگونه بسازیم، از چه مصالح و موادی بهره بگیریم، چه نمادهایی در آن به کار ببریم، درباره‌ی آن چه احساس و برداشتی داشته باشیم، چه کارها و فعالیت‌هایی در آن انجام دهیم یا انجام‌دادن آن‌ها را در خانه ممنوع کنیم، چه کسانی را به خانه ببریم و از ورود چه کسانی جلوگیری کنیم، خانه را مقدس یا عرفی بدانیم، چه نسبتی میان خانه و سایر ابعاد زندگی اجتماعی برقرار سازیم، چه آیین‌هایی را درون خانه و کدام را بیرون آن انجام دهیم و... مقولاتی هستند که به واسطه‌ی «فرهنگ خانه» یا فرهنگ سکونت، در هر جامعه پاسخ داده می‌شود و در واقع زیرمجموعه‌ای از کلیت فرهنگ جامعه است.

۲.۳. حجم فضایی مسکن و رابطه‌ی آن با فرهنگ سکونت

مسکن باید زمینه‌ی لازم را برای رشد افراد فراهم آورد تا هر یک از آنان بتوانند برحسب نیازهای روحی و روانی و علایق خود، فضای مناسب و حریم لازم را برای انجام‌دادن فعالیت‌ها و کسب آسایش روانی و جسمانی بیابند. در عین حال، فضای مسکن باید محیط لازم را برای برقراری روابط خانوادگی و همبستگی و حفظ کیان خانواده ایجاد کند (۴، ص: ۲۵۴).

۲.۴. عوامل فرهنگی مؤثر در شکل‌گیری فضای معماری

انسان در آفرینش هر فضای زیستی، در مرحله‌ی نخست، به سودمندی‌های مادی و ملموس و کارکردی آن توجه می‌کند و در مرحله دوم، به جنبه‌های هنری و فرهنگی آن می‌اندیشد.

خواسته‌ها و معیارهای زیبایی‌شناختی انسان ثابت نیست و به همین علت، آفرینش آثار و صورت‌های بدیع نیز در همه‌ی هنرها، همواره ادامه دارد. در این میان، بعضی الگوها پایدارتر است. لایه‌های گوناگون ارزش‌های زیبایی‌شناختی را می‌توان به سه گروه طبقه‌بندی کرد:

۱. صورت‌ها و ارزش‌های پایدار و کهن؛

۲. ارزش‌ها و صورت‌های نیمه پایدار و سبک؛

۳. ارزش‌ها و صورت‌های زودگذر یا مُد.

در معماری مانند سایر هنرها می‌توان تأثیر بعضی از پدیده‌ها و جلوه‌های عمیق فرهنگی ملی و دینی را به شکل الگو و صورت‌های پایدار مشاهده کرد. در واقع این صورت‌ها، از عوامل و پدیده‌های اصلی فرهنگ و تمدن یک قوم یا ملت و پایدارند؛ برخلاف سبک‌ها که در گستره‌ی زمانی کوتاهی مورد توجه‌اند و تأثیر اساسی و ساختاری ندارند و در پی انواع دگرگونی‌ها و تبدلات فرهنگی و هنری بین اقوام و ملت‌های گوناگون پدید می‌آیند.

مُد که بیشتر در پی دگرگونی‌ها و تبدلات فرهنگی و اجتماعی حاصل می‌شود و در دوره‌ی معاصر، به شکل گسترده، شاهد آنیم، از صورت‌های ناپایدار و زودگذر به شمار می‌آید.

البته در میان این عوامل، نمی‌توان به نقش ابداع و خلاقیت هنرمند در شکل‌دادن به هرگونه اثر هنری، از جمله آثار معماری، نادیده گرفت، اما باید دقت کرد که این عامل نیز از یک سو، به تاریخ و فرهنگ طراحی در یک جامعه و از سوی دیگر، به توانایی‌های فردی و ابداع خود هنرمند بستگی دارد. به عبارت دیگر ابداع و خلاقیت هنرمند در خلأ صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه در زمینه‌ای اجتماعی تاریخی تحقق می‌پذیرد که بر محتوا و شکل اثر هنری تأثیر می‌گذارد.

۲.۵. عوامل مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ سکونت، در جامعه‌ی ایرانی

با توجه به آنچه در رابطه با پیوند میان فرهنگ و معماری بیان کردیم، صورت‌ها و ارزش‌های پایدار و کهن که تأثیری ساختاری و اساسی در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن یک ملت می‌گذارند، ریشه در جلوه‌های عمیق فرهنگ ملی و دینی آن ملت دارند.

بنابراین بررسی فرهنگ سکونت جامعه‌ی ایرانی و عوامل مؤثر بر آن، مستلزم شناخت ارزش‌های مطرح در فرهنگ و نمود تمدن ایرانی در معماری «مسکن سنتی» است. در معماری ایرانی و در شکل‌گیری فضاهای مختلف، خصوصاً فضای مسکونی که موضوع بحث حاضر است، مسائل مختلفی تأثیرگذار بوده است که در نگاهی کلی، می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. ارزش‌های برآمده از فرهنگ و تمدن خاص ایرانیان که به لحاظ کالبدی (هندسه، فرم، تقسیمات و چیدمان فضایی)، معماری مسکن سنتی را تحت تأثیر قرار داده است؛
۲. مسائل اعتقادی و ارزش‌هایی که از اسلام سرچشمه گرفته و جزئی جداناپذیر از فرهنگ ایرانی است. این بُعد از فرهنگ ایرانی، با نگاه به فطرت الاهی انسان، سعی در رساندن او به کمال مطلوب الاهی دارد.

در واقع ساختار اصلی فرهنگ سکونت ایرانی، تحت تأثیر موارد مطرح شکل گرفته است که نمود آن‌ها در معماری سنتی نیز به خوبی مشاهده می‌شود. در ادامه‌ی بحث، به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

۲. ۵. ۱. معماری مسکن سنتی و فرهنگ ایرانی: آداب و رسوم و سنن خاص جامعه‌ی ایرانی، شکل ویژه‌ای به کالبد فضاهای خانه‌های ایرانی داده است. از ارزش‌های مهم مطرح در این فرهنگ که نقشی اساسی در معماری خانه‌های سنتی داشته است، می‌توان به دو مورد اصلی اشاره کرد:

۱. اصالت خانواده؛ خانواده در فرهنگ ایرانی اولین و مهم‌ترین کانون تربیتی فرزندان است: وسیع‌ترین تحرکات کودک در آن صورت می‌گیرد؛ از ابزارهای آموزشی رایج در آن سود می‌برد و ارکان شخصیتی و فرهنگی و ذهنی وی در آن جا شکل می‌گیرد. خانه برای کودک، مبدأ حرکت و محل سکنا و آرامش و امنیت است.

در فرهنگ ایرانی، خانواده «مکان رشد و تعالی انسان» و خانه «کالبدی برای ظهور و تحقق کانون خانواده» محسوب می‌شود و خانواده، کوچک‌ترین واحد اجتماعی قابل شناسایی است؛ امری که شاید در غرب، به واسطه‌ی کثرت خانواده‌های تک سرپرستی و نیز یک نفره، تغییر یافته و کوچک‌ترین واحد اجتماعی، به فرد فرو کاسته است.

در فرهنگ سکونت ایرانی، خانه محل عمده‌ی تفریح و کسب تجربه و آموزش مستقیم و سینه به سینه بوده است؛ امری که از بسیاری از معضلات اجتماعی کاسته است. اگر کودک در محیط خانه و تحت نظارت والدین، عمده تفریحات و سرگرمی‌های خود را بگذراند، از جرم‌های اجتماعی کاسته می‌شود و فرهنگ جامعه، با اقتدار بیشتری پایدار می‌ماند (۸، ص: ۲۲۶).

باید به این واقعیت مسلّم توجه داشت که مسکن نه به عنوان سرپناه، بلکه به مثابه وسیله‌ای است که می‌باید معیارهای اساسی لازم را برای ایجاد پیوند میان زندگی خانواده و محیط دارا باشد. واحد مسکونی محور اصلی زندگی والدین و فرزندان است و باید شامل فضای کافی برای غذا (تهیه، مصرف و ذخیره)، دور هم نشستن، خوابیدن، فعالیت‌های فردی از قبیل انجام‌دادن تکالیف اعضا و کوشش‌های دیگر باشد. مسکن بر بهره‌وری و ثبات خانواده تأثیر می‌گذارد و احساس سربلندی و امنیت و آسایش را به آنان می‌بخشد. به همین دلیل رسول گرامی اسلام(ص) برخوردار بودن از خانه‌ی خوب را از نشانه‌های سعادت دانسته‌اند (۲، حدیث ۲۷۶۱، ص: ۵۷۱).

این‌ها همه مواردی است که مورد توجه معمار سنتی در طراحی خانه بود. نمود کالبدی این موارد را می‌توان در طراحی فضاهای مختلف برای فعالیت‌های گوناگون از قبیل استراحت، کار، بازی بچه‌ها، دور هم بودن و... طراحی اتاق‌ها در ابعاد مختلف (سه‌دردی، پنج‌دردی...)، طرح فضاهای نیمه باز (ایوان) و حیاط دید. در نتیجه مسکن سنتی بر خلاف مسکن امروزی، عملکردی صرفاً برای خواب و استراحت نداشته است.

۲. توجه به عزّت و کرامت انسان. از ویژگی‌های فرهنگی ایرانی، توجه به عزت و کرامت انسانی است که به نحوی بارز در طراحی خانه‌های سنتی ایرانی قابل مشاهده است. توجه به این مقوله را در دو عنصر «احترام به خانواده» و «احترام به حقوق دیگران» می‌توان دید. احترام به خانواده: در گذشته، خانواده هسته‌ای تلقی می‌شد که فعالیت‌هایش در درون و به دور از چشم دیگران صورت می‌پذیرفت. خانواده کوچک‌ترین واحد اجتماعی است که ارتباط‌هایی با اعضای خود و با جهان خارج دارد. هر یک از این ارتباط‌ها نیازمند فضایی مناسب برای فعالیت‌های فردی و جمعی است که در مسکن رخ می‌دهد. معمار سنتی با توجه به این نکته و نیز توجه به رابطه‌ی این فضاها با یکدیگر و با فضای خارج و تناسب آن‌ها با ویژگی‌ها و اهدافی که برای خانواده مطرح است و همچنین تناسب آن با فعالیت‌های مرتبط، وضع مناسب را برای زیست ساکنان، همچون یک واحد بنیادین اجتماعی (خانواده) فراهم می‌کند.

احترام به حقوق دیگران: معمار سنتی در عین حالی که امکان ارتباط مناسب بین افراد خانواده را فراهم می‌آورد، با جداسازی فضای درونی از بیرونی، جز در قسمت ورودی، از بروز مزاحمت‌های بصری، صوتی، روانی و امثال آن پیشگیری می‌کرد و بدین ترتیب حقوق همسایگان را محترم می‌شمرد. در قسمت ورودی نیز با پیش‌بینی فضای مورد نیاز برای نشستن و استراحت مهمان در آن فاصله‌ی زمانی که کسی در می‌زد تا زمانی که صاحب‌خانه در را باز می‌کرد (سکوهایی دو طرف ورودی خانه‌های سنتی) و نیز فضای

مکتبی به نام «هشتی»، ضمن محترم شمردن مهمان، او را با سلسله مراتبی، با هدف احترام به حریم ساکنان، به داخل فرا می‌خواند.

محترم شمردن خانه: معمار سنتی اضافه بر احترام به حقوق صاحب‌خانه و مهمان، خود خانه را نیز محترم می‌شمرد. طراحی فضایی به عنوان «کفش‌کن» را می‌توان نمونه‌ی بارز و نمود کالبدی این مسأله به حساب آورد؛ زیرا بنا به اعتقادات فرهنگی ما، ورود با کفش، نوعی بی‌احترامی به خانه و صاحب‌خانه است. فرهنگی که امروز، یا کلاً نادیده گرفته شده و جای خود را به فرهنگ وارداتی غربی (ورود با کفش به درون خانه) داده است یا تمهیدی برای آن اندیشیده نشده است. نتیجه‌ی آن، منظره‌ی ناخوشایندی از انبوه کفش‌های جمع‌شده در محوطه‌ی ورودی خانه‌هاست که سبب بروز مزاحمت‌های فیزیکی و بصری برای اهل خانه می‌شود.

۲.۵.۲. معماری «مسکن سنتی» و باورهای دینی: در جوامع اسلامی، این اعتقاد وجود دارد که انسان دارای دو بعد زمینی و الهی است که این دو، از هم جدایی‌ناپذیرند. به همین علت معماری هم که رابطه‌ای مستقیم با انسان دارد، از این حیث، دارای هر دو بعد است. بنابراین صورت زمینی مسکن، به بعد زمینی انسان جواب‌گوست و سیرت معنوی آن، در صدد پاسخ‌گویی به باورهای ساکنان آن است. بنابراین مسکن سنتی را نمی‌توان تنها به لحاظ کالبدی، هندسی و فرمی توصیف کرد (۱۱، ص: ۲۸).

۲.۵.۲.۱. بعضی آموزه‌های اسلامی در باب مسکن

۲.۵.۲.۱. امنیت و آسایش: مسکن از نیازهای مهم خانواده‌هاست و در میان تمامی مزایای خانه، مهم‌ترین آن‌ها امنیت و آسایش است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: و الله جعل لکم من بیوتکم سکناً؛ خداوند خانه‌های شما را مکان آرامستان قرار داد (نحل/۸۰).

۲.۵.۲.۱. نقش تربیتی خانه: قرآن کریم می‌فرماید: و اجعلوا بیوتکم قبله؛ خانه‌های خود را مقابل یکدیگر (به صورت متمرکز) قرار دهید (یونس/۸۷).

در شأن نزول آیه نقل است که گروهی از پیروان حضرت موسی(ع) جدا و دور از دیگران زندگی می‌کردند و پراکندگی بر آنان حاکم بود. بنابراین آن فرستاده‌ی الهی به همراه برادرش هارون مأموریت یافت برای انسجام‌بخشی به زندگی آنان گام بردارد. آن حضرت در نخستین قدم، دستور داد پیروانش خانه‌هایی بسازند و مساکن خویش را از فرعونیان جدا کنند و برای استحکام روابط اجتماعی، تقویت عواطف، احیای روح جمعی، افزایش اقتدار در مقابل دشمنان و در یک کلام، تربیت جمعی، این خانه‌ها را مقابل هم و به صورت متمرکز بنا کنند و از پراکندگی دست بردارند.

۲. ۵. ۲. ۱. ۳. ایجاد انس برای اهل خانه: از منظر اسلام هیچ کس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه‌ی قبلی، به خانه‌ی دیگری وارد شود. قرآن می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلّموا علی اهلها ذلکم خیرٌ لعلکم تذکرون؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌ای غیر از محل سکونت خود، بدون آن‌که اجازه گرفته و بر ساکنانش سلام کرده باشید، داخل نشوید. این برایتان بهتر است. باشد که پند گیرید (نور/۲۷).

اگر فردی ناگهانی، به منزل دیگری برود، نوعی اضطراب بر اهل خانه غالب می‌شود. قرآن هشدار می‌دهد که اجازه ندهید این آشفته‌خاطری بر دل‌ها حاکم شود. در واقع از منظر وحی، خانه محل آسایش است و باید آرامش اهل آن حفظ شود.

قرآن در ادامه می‌فرماید: فان لم تجدوا فیها احداً فلاتدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم و الله بما تعملون علیم: اگر در خانه کسی را نیافتید، داخل نشوید تا شما را رخصت دهند و اگر گویند بازگردید، مراجعت کنید. این برایتان پاکیزه‌تر است و خداوند به هر کاری که می‌کنید، آگاه است (نور/ ۲۸).

رسول گرامی اسلام(ص) فرموده است: برای خبردادن به اهل خانه، ذکر خدا بر زبان جاری شود؛ همچون سبحان الله، الله اکبر.

۲.۶. بُعد پنهان مسکن سنتی

در ادامه، به تحلیل بعد پنهان مسکن سنتی بر اساس ویژگی‌های درونی و فطری انسان می‌پردازیم که مطابق آنچه در کتاب فطرت اثر شهید مطهری آمده است، عبارت‌اند از: گرایش به حقیقت‌جویی و رسیدن به کمال و خیر و فضیلت و زیبایی؛ خلاقیت؛ گرایش به عشق روحانی و پرستش (۱۱، ص: ۲۸).

۲. ۶. ۱. گرایش به حقیقت‌جویی و رسیدن به کمال: معمار سنتی با شناخت هویت الاهی و روحانی مستتر در انسان کوشیده است بنایی بسازد که بیش از طبیعت، تفکر را برانگیزد و به طور مستقیم، اشاره‌ای به مبدأ و مقصد انسان داشته باشد. در واقع سازندگان مسکن سنتی، از طریق رمز و تمثیل به ساحت‌های دیگری از هستی اشاره داشته‌اند (۱۱، ص: ۳۰).

نمود کالبدی این گرایش را می‌توان در موارد زیر یافت:

۱. ایجاد مرکزیت؛

۲. ایجاد نظم در اطراف مرکز.

به این ترتیب که معماران سنتی در ضمیر خود، به نقطه‌ای واحد چشم دوخته بودند و مطلوبی یگانه داشتند که آن را در مرکز و قلب خانه، با ایجاد یک بدنه‌ی منظم و متقارن،

به منصفی ظهور رساندند. این نمود، هم در گونه‌های درون‌گرای خانه‌ی ایرانی، با استفاده از حیاط مرکزی و هم گونه‌ی برون‌گرا، با استفاده از بدنه‌های متقارن قابل مشاهده است. این نظم و تقارن باعث ایجاد وحدت بین اجزا و به سکون و آرامش رساندن نما شده و القاکننده‌ی کمال متعال است. با حرکت و گردش خود در جهت کعبه، این کمال نمادین، به کمال الاهی و دینی تبدیل می‌شود.

۲.۶.۲. پوشاندن دید و محرمیت: یکی از اصول مهمی که اسلام در رابطه با خانواده و در روابط اجتماعی به آن توصیه کرده، پوشاندن دید و ایجاد محرمیت است. اشراف بر زندگی دیگران و گشودن روزنه و پنجره به مساکن اهل محل، در نظام معماری اسلامی روا نیست و تجاوز به حقوق دیگران به حساب می‌آید.

رسول اکرم(ص) فرموده است که حق همسایه آن است که بنای خود را از بنای او بالاتر نبرند (۲، ص: ۲۹۱). امام صادق(ع) فرمود: مؤمن در سه چیز آسوده است که یکی از آن‌ها، خانه‌ی گسترده‌ای است که از نادیدنی‌های او پرده‌پوشی کند و حالات ناشایست را از دید مردم مصون بدارد (۱۰، ص: ۳۲۷).

قرآن مسلمانان را از تجسس در امر یکدیگر منع کرده و این موضوع، درباره‌ی خانه‌ها نیز صادق است.

لقمان به فرزندش می‌گوید: فرزندم، خدمت چهارهزار پیامبر رفتم و از هر کدام، کلمه‌ای آموختم. از میان آن‌ها، هشت کلمه برگزیدم که یکی‌شان این است: چون در خانه‌ی دیگری بودی، چشم خود را حفظ کن (۶، ص: ۵۰).

معمار سنتی نیز با توجه به این اصل، اقدام به طراحی مسکن سنتی می‌کند. بنابراین محرمیت را با خلق فضای جدید و با هدف حرمت‌نهادن به ساکنان و واردان ایجاد می‌کند. وجود فضاهای اندرونی و بیرونی و نیز ایجاد انحراف دید در فضای ورودی و وجود فضای مکث در این بخش و سپس دالان‌های منتهی به حیاط در معماری سنتی، نمود کالبدی این فرهنگ می‌باشد. در واقع معمار سنتی دو «خود» را در خانه مشخص و مجزا می‌کند: ۱. خودی که برای نشان‌دادن به دیگران است یا به تعبیر دیگر، برای نامحرمان آشکار می‌کند که از آن، با عنوان بخش «بیرونی» یاد می‌شود؛ ۲. خودی که فقط از منظر درونی دیده می‌شود و برای محرمان و نیز نزدیکانی آشکار می‌شود که به درون خانه دعوت می‌شوند (۱۱، ص: ۳۲).

۲.۶.۳. مهمان‌نوازی و صله‌ی ارحام: ارتباطات خویشاوندی یکی از ضروریات زندگی بشر است؛ زیرا که این پیوندها به غیر از ایجاد همکاری در زندگی و مشکلات، نیازی روحی

و عاطفی محسوب می‌شود. در فرهنگ اسلامی نیز مفهوم «صله‌ی رحم» به معنای ارتباط خویشاوندی، بسیار مورد تأکید است (۱۳، ص: ۵۳۵).

این اصل نیز در معماری مسکن سنتی، با پیش‌بینی فضایی مجزا برای مهمان، به نام «بیرونی» رعایت شده و نمود کالبدی آن، در تمام الگوهای مسکن سنتی قابل مشاهده است.

۲.۶.۴. گرایش به عدالت (استفاده از قدر و ظرفیت): از ارکان معماری اسلامی به خصوص مسکن سنتی، عدالت است. عدالت به معنای قراردادن هر چیزی در جای خود و به بیان دیگر، به معنای تناسب در مقابل بی‌تناسبی است (۱۱، ص: ۳۳). بنابراین در مسکن سنتی، محوربندی و چیدمان فضاها بر اساس اندازه و به تناسب نحوه‌ی زیستی در آن و نیز به تناسب شأن اجتماعی افراد صورت می‌پذیرد. فضاهای اصلی مربوط به زندگی (عرصه‌ی خانواده یا مهمان یا...) در محور اصلی، فضاهای جانبی، در گوشه‌ها و محور فرعی مکان‌یابی می‌شود.

نحوه‌ی قرارگیری اعضای خانواده درون اتاق‌ها نیز بر اساس رعایت عدالت و به تناسب سن افراد و رعایت احترام به بزرگ‌ترها مشخص می‌شود. بنابراین بنابر منزلت افراد، مکانشان درون اتاق‌های سهدری و پنج‌دری و تالار تعیین می‌شود.

۲.۶.۵. گرایش به زیبایی: از منظر اسلام، خداوند زیبا و دوستدار زیبایی است (الله جمیل و یحب الجمال). از سوی دیگر، انسان مظهر صفات و اسمای الهی است. علم آدم الاسماء کلها؛ و همه‌ی حقایق اسما و صفات الهی، به آدم، تعلیم داده شده است (بقره/۳۱).

بنابراین زیبایی و حب زیبایی که یکی از صفات خداوندی است، جزء صفات ذاتی انسان است. پس می‌توان گفت انسان زیباست و زیبایی را دوست دارد.

زیبایی مصنوع انسان از ساخت و پرداخت اشیاء بر وفق طبیعتشان به وجود می‌آید که خود نیز زیباست. بنابراین کار معمار سنتی، آشکارکردن زیبایی حقیقی نهفته در ماده و شرافت روحانی دادن به آن است.

مسکن سنتی نیز که بر اساس زندگی انسان مسلمان طراحی و ساخته شده است، زیبایی ظاهری صرف ندارد؛ بلکه زیبایی جزء ذات آن است. زیبایی در مسکن سنتی نتیجه‌ی عوامل گوناگون است که چند نمونه‌ی مؤثرتر آن‌ها به قرار زیر است:

۱. هندسه و تناسبات: معماران سنتی با توسل به هندسه و با درک و تجسم فضایی و همچنین آگاهی از کمّ و کیف آن، تناسبات و ابعاد و ساختار اصلی خانه را ایجاد می‌کردند. این هندسه در ساختار آشکار بنا، به صورت خطوط و تناسبات، صورت بنا را ترسیم می‌کرد،

ولی در باطن، رمز آن حقیقت معنوی پنهان بود. در تمام مراحل تکوین خانه‌ی سنتی، رابطه‌ی تنگاتنگ هندسه و پیمون نقش اساسی دارد.

هندسه در کنار دخالت‌های اصولی در نظام‌دهی فضاهای خانه‌ی سنتی، وسیله‌ی برقراری همبستگی عمومی و کلی میان تمام عوامل مؤثر در طراحی خانه می‌باشد. معمار سنتی رمز حقیقت را طبق یک قانون الهی و وجودی بیان می‌کند که از اسلام نشأت گرفته است. نمود کالبدی این رمز را می‌توان در هندسه و ساختار سلسله مراتبی قرارگیری فضاها و نیز هندسه‌ی شکل‌گیری اتاق‌های سه‌دری و پنج‌دری و... در خانه‌های سنتی جست‌وجو کرد (۱۱، ص: ۳۴).

زیبایی در مسکن سنتی در شیوه‌ی بیان و صورت آن، با استفاده از خطوط، رنگ و طرح‌های هندسی به منصفی ظهور می‌رسد که در پس آن‌ها، معانی باطنی مستتر است که موجب سیر و رسیدن به حقیقت نهفته در آن می‌شود؛ جایی که معمار سنتی بهشت و زیبایی آن را با استفاده از هندسه، به اندرون و قلب خانه وارد می‌کند تا مورد شهود و تعقل انسان شود. روی دیوارهای اطراف این بهشت، روزنه‌هایی ایجاد می‌کند، به مثابه تابلویی که بیننده، حق انتخاب تصویر را دارد. این بهشت زمینی نشان از زیبایی بهشت آسمانی دارد. در اینجا معمار سنتی، بر حسب توان خود، صورت هندسی خانه را با معنی باطن مورد نظر هماهنگ می‌سازد و از این طریق، ذهنیت را به عینیت و معنویت را به مادیت می‌رساند. با این همسازی است که زیبایی خلق می‌شود.

۲. استفاده از نور و رنگ: در قرآن کریم آمده است:

الله نور السموات و الارض مثل نوره... (نور/۳۵).

خداوند متعال نور آسمان‌ها و زمین است. به وسیله‌ی این نور، حقایقی ظهور کرده که قبلاً ظاهر نبود.

معمار سنتی از نور در معماری استفاده کرده است تا به وسیله‌ی آن، روشنی‌بخش دیده‌ی ساکنان آن شود تا به سوی نور معرفت الهی هدایت شوند. آنچه در این دنیا برایشان غیب بود، با نور معرفت در آن، روز برایشان عیان شود. معمار سنتی با استفاده از مثال‌ها و آیات الهی، با عبور دادن نور از شیشه‌های رنگی به درون فضا، فعل خدا و معرفت حقیقی و الهی را تکرار می‌کند تا روشنی‌بخش خانه‌های مؤمنان و تسبیح‌گوی آن حقیقت جاوید باشد. نور رنگارنگ کثرتی است که با ترکیب با هندسه (دایره‌ی شمس)، به وحدت روشنی‌بخش زندگی می‌رسد و آرامشی قلبی و ذهنی درون خانه‌های سنتی ایجاد می‌کند. نور رمز و مثال یک حقیقت وجودی عوالم عالیه است. بنابراین زیباست و باعث ایجاد زیبایی درون فضاها‌ی سنتی می‌شود. نور به اعتبار این که رمز یک حقیقت متعال است، هرگز زشت

نیست. بنابراین رمز جمال پنهان خود است که با ترکیب با رنگ و هندسه، باعث به کمال رسیدن فضا می‌شود (۱۱، ص: ۳۵).

۲.۶.۶. گرایش به عشق روحانی و پرستش: انسان به عنوان امانت‌دار روح خدا و یکی از موجودات زمینی، فطرتاً گرایش به عشق و پرستش دارد. عشق از قراردادهای الهی است که در درون انسان به ودیعه نهاده شده است. در این گونه عشق‌ها که منشأ خلق صنایع ظریف است، اهل صنعت و معماری، عشق به اظهار صنع خود و به وجود آوردن مصنوعات بامعنی دارند (۱۱، ص: ۳۶).

معمار سنتی که با عشق به خدا زنده است و درکی از حقیقت الهی دارد، طرح خود را از روی طرح و هندسه‌ی جهان آفرینش می‌سازد و سعی دارد از عللی که در وجود او نهفته و باعث عشق به خدا شده است، استفاده کند و آن را در ساخته‌ی خود، به منصفی ظهور رساند.

مسکن در معماری سنتی، مقدس و مایه‌ی آرامش است. بنابراین پرستیده می‌شود. معمار سنتی در طرح مسکن، از همان تقدسی الگو می‌گیرد که برای مسجد استفاده کرده است. او با تکرار الگوی بنای مقدس (محوربندی و جهت‌گیری به سوی قبله و استفاده از حیاط و چشمه‌ی آب میانش و عناصر دیگر آن، تمثیلی از بهشت و...) در خانه، خواسته‌ی مقدس بودن و عشق و پرستش در آن را تداعی می‌کند (۱۱، ص: ۳۶).

بنابراین با توجه به عوامل مؤثر مطرح در شکل‌گیری فرهنگ سکونت جامعه‌ی ایرانی، درمی‌یابیم که مسکن سنتی در ایران، کالبد و روحی متأثر از فرهنگ ایرانی‌اسلامی دارد که در ابعاد مختلف، بر نحوه‌ی سکونت جامعه‌ی ایرانی تأثیر می‌گذارد.

۳. مبانی نظریه‌ی پدیدارشناسی

۳.۱. پدیدارشناسی چیست؟

اصطلاح پدیدارشناسی یا نمودشناسی را معادل فنومنولوژی^۱ نهاده‌اند. فنومن در لغت، به معنای نمود یا آنچه از یک شیء آشکار است، به کار می‌رود. این مکتب به دنبال پژوهش و تحقیق در باب پدیدارهایی است که بی‌واسطه، در تجربه‌ی مستقیم ما ظاهر می‌شوند. از این رو پدیدارشناس می‌کوشد تا ساختارهای ذاتی این پدیدارها را با قطع نظر از ذات یا نومی که این پدیدارها آویخته به آن‌اند، توصیف کند. در این راه تلاش می‌کند تا خود را از پیش‌فرض‌ها و تبیین‌های اضافی برهاند و به تعبیری، آن‌ها را تعلیق کند و روشی برای توصیف پدیدارها تدارک بیند.

امروزه پدیدارشناسی به جز در حوزه‌ی فلسفه، در حوزه‌هایی مانند دین، اخلاق، تاریخ، نقد ادبی، حقوق، هنر، جامعه‌شناسی و نیز معماری کاربرد دارد.

۲.۳. پدیدارشناسی در معماری

امروزه، عموماً سکونت را داشتن سقفی بالای سر و چند مترمربعی زمین در زیر پا تعبیر می‌کنیم. به عبارت دیگر، برداشتی صرفاً مادی و کمی از آن ارائه می‌دهیم (۷، ص: ۱۷). معماری و شهرسازی به دلیل بی‌توجهی جدی به کیفیت‌های وجودی، چون تصویرپذیری و خاطره‌انگیزی و سکونت‌پذیری، جدایی میان افراد و محیط آن‌ها را تقویت کرده است (۳، ص: ۱۶).

معماری‌ها معانی اصلی هستی بشر را منعکس نمی‌کنند. از این رو مردم از استفاده‌ی خلاقانه از مکان‌ها بی‌بهره می‌شوند و در نهایت، با تبدیل شدن به تماشاگرانی متأثر، احساس تعلق خود را به مکان از دست می‌دهند. طرح‌های معماری باید به ایجاد مکان‌هایی متشکل از عناصر و جنبه‌های متنوع آن‌ها منجر شود؛ جایی که مردم بتوانند خودشان را در آن پیدا کنند و معنای بودن در جهان را دریابند (۳، ص: ۹۴).

دانشجویان معماری و شهرسازی برای نیل به این هستی‌شناسی لازم است حساسیت شهودی را درباره‌ی محیط توسعه بخشند و سعی کنند به دیدگاهی کلی، بر مبنای تجربه و تأمل شخصی نائل آیند. چنین حساسیتی ممکن است موجب ایجاد بصیرت‌های مهمی برای تجلی‌بخشیدن به حس مکان شود. در این فضا، «طراحی فعالیت‌هایی است که از طریق آن، طراح، ارزش‌های محیط را اشاعه داده، ترویج می‌کند؛ با این امید که این ارزش‌ها کشف شوند، پرورش یابند و زنده نگه داشته شوند و در نهایت، منجر به بازتولید، «ریشه‌داری بشری» شوند؛ خصلتی که دنیای تجزیه‌شده‌ی معاصر، فاقد آن است» (۱۰، ص: ۱۹۵). در چارچوب امکانات و محدودیت‌های ایجادشده در جامعه‌ی مدرن، طراح است که اولین قدم مهم را برای ارتقا و بهبود مکان برمی‌دارد. اقدامی که به قول کریستوفر الکساندر «روش بی‌زمان ساختن» است.

رویکرد پدیدارشناسانه به طراحی، بن‌بست‌های اخیر معماری و شهرسازی را مطرح می‌سازد. بنابراین نوعی رویکرد و بررسی نقادانه است؛ شکست متناوب فرمالیسم و کارکردگرایی، در زمینه‌ی خلق محیط‌های انسانی زنده و پویا. امروزه این امر پذیرفتنی است که شناخت‌شناسی مسلط اثبات‌گرایانه و روش‌های علوم اجتماعی و رفتاری، به اشتباه فهمیدن افعال بشری و تنزل معانی آن‌ها منجر گردیده و در مقایسه با تجربه‌ی واقعیت‌های روزمره‌ی جهان، توصیف‌ها و تعبیری غیر واقعی و تصنعی یافته است (۳، ص: ۱۹۷).

بی‌خانمانی درمان نخواهد شد؛ حتی اگر به جایی برسیم که هر خانواده روی کره‌ی زمین، خانه‌ای شش اتاقه، با فضای سبز و آب و هوای پاکیزه در اختیار داشته باشد. هیچ عملی بی‌خانمانی را درمان نخواهد کرد. مادامی که بر این اعتقاد باشیم که اقدامات مان، ما را به طریقی، از فناپذیری و مرگ برهانند، بی‌خانمانی نیز ادامه خواهد داشت. نیاز واقعی تجدید نظر در نحوه‌ی نگرش ما به نظام هستی و شناخت از خودمان است: این‌که واقعاً که هستیم؟ هایدگر در این باره می‌گوید:

«بی‌خانمانی و بیگانگی نشانه‌های شکست در مورد خودفهمی و خودشناسی است. زمانی که به خاطر آوریم واقعاً که هستیم، آن‌گاه مجدداً در خانه خواهیم بود» (۲۰، ص: ۲۵۳). البته هرآن‌گاه که بتوانیم مجدداً در خانه باشیم، خواهیم توانست گام‌های عاقلانه‌ای به سوی سکناگزینی مناسب بر زمین برداریم. از آن‌جا که اساساً فناپذیر و میرا هستیم، بودن در خانه، به معنای پذیرفتن فناپذیری است و این پذیرش، ماهیت سکناگزینی است.

۳.۳. پدیدارشناسی محیطی

معماری باید از صرف ایجاد عملکردهای مطلوب فضایی و ارتباط مناسب آن‌ها با هم فراتر باشد و ارتباط با طبیعت را ایجاد کند که منبع بی‌منتهای انرژی است. هدف پیدا کردن کیفیت‌هایی ذهنی است که در برگیرنده‌ی احساسات عمیق مردم است.

انسان باید چیزی بیش از موجودات مادی تلقی شود که فضای فیزیکی را اشغال می‌کند. در عوض باید پذیرفت که تجربه‌ی بشری اساساً تفسیری و در جست‌وجوی فهم و درایتی روشن از پدیده‌هاست، در حالی که به طور تلویحی، معنی محیط طبیعی و مصنوع را تعیین می‌نماید (۳، ص: ۶۸).

این روشی است که برای فهم عمیق‌تر هر چیزی یقیناً به آن نیاز داریم. در واقع، تلاش هایدگر یادآور این نکته‌ی مهم است که زیست‌جهان روزمره‌ی ما، بیش از هر چیز، در بر گیرنده‌ی «چیز»هایی ملموس است تا امور انتزاعی. بنابراین مسیر شناخت هستی، از آشنایی و درگیری «دازاین»، با همین امور روزمره آغاز شده و هستی فرادستی متعاقب این مرحله، به منصفه‌ی ظهور رسیده است و این، به معنی وارونه‌کردن جریان متافیزیک غربی، به خصوص از زمان دکارت به این سوست (۳، ص: ۵۶).

۴.۳. مکان

مکان‌ها کانون‌هایی هستند که رویدادهای معنی‌دار هستی خود را در آن‌ها تجربه می‌کنیم. در عین حال، نقاط عزیمتی هستند که از طریق آن‌ها، به جهت‌یابی در محیط نائل می‌شویم و در آن دخل و تصرف می‌کنیم (۳، ص: ۷۱).

در این رویکرد، مطالعه‌ی تجربه‌ی روزمره‌ی انسان از زیست‌جهان (عالم حیات) خود، از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است. پدیدارشناسی وجودی و هرمنوتیک، انسان را ماهیتاً انسانی در جهان (دازاین) و درهم‌تنیده با آن می‌داند. این مکتب مکان را با فضای زیسته مترادف می‌داند و به این ترتیب، مفاهیم انتزاعی و تجریدی از فضا و مکان را به چالش می‌گیرد.

۳.۴.۱. تجربه‌ی مکان: فراوانی تجربه‌ی شخصی وابسته به فراوانی تجارب محیطی است. از آن‌جا که تجربه و ادراک بشری مطلق نیست و تابع مقتضیات و شروط و غالباً اتفاقی و تصادفی است، مکان تنوعی از موقعیت‌ها را برای برقراری تعامل‌های انسانی ارائه می‌دهد. چنین مکانی در پرتوی عینیت‌گرایی و دیدگاهی ایجاد نمی‌شود که آن را صرفاً بر پایه‌ی سودمندی و استفاده می‌سنجد.

پدیدارشناس در پی ایجاد محیطی است که دارای ابهام و سطوحی بی پایان از معنا باشد (۳، ص: ۱۶۳).

با این‌که یکی از مؤلفه‌های اصلی تجربه‌ی فضا، فهم معنا یا محتوا یا پیام آن است، مواجهه‌ی انسان با محیط مصنوع و حتی محیط‌های طبیعی، فقط به جنبه‌ی ادراک معنای آن محیط محدود نیست. تجربه‌ی فضایی جزئی از زندگی و آمیخته با آن است. زندگی روزمره هیچ‌گاه از تجربه‌ی فضایی یا تجربه‌ی در مکان بودن تهی نیست، اما همه‌ی تجارب، معطوف به ادراک پیام نیست. اگر تجربه‌کردن را هم‌عرض معنادار بودن بدانیم، آن‌گاه اگر معنایی از فضا ادراک نکنیم، باید نتیجه بگیریم که هیچ تجربه‌ای را هم از سر نگذرانده‌ایم. کاملاً واضح است که چنین نتیجه‌ای نادرست است. گاه، افراد پس از دیدن یک بنا می‌گویند: «با این‌که معنا و منظور آن را نفهمیدم، تجربه‌ی خوشایندی از حضور در آن فضا دارم» یا «نفهمیدم چه می‌خواهد بگوید. با این حال از بودن در آن مکان لذت بردم». این امر در مورد هنرهای دیگر هم صادق است. همه‌ی افراد (حتی شاید حیوانات) بدون شک، تجربه‌ای از فضاها و پیرامون خود دارند؛ تجربه‌ای که در کلیت خود، مشکل بتواند در قالب کلمات توصیف شود و بخش‌های مهمی از خود را از دست ندهد. با این حال اغلب اوقات، علت این‌که یک ساختمان یا فضا را ناآشنا و نامأنوس احساس می‌کنیم، این است که آن‌جا برای ما، بی معنا و بدون محتوا جلوه می‌کند یا این‌که برقراری رابطه با آن محیط، برایمان ناممکن است. برقرار نکردن ارتباط مفهومی^۲ با ساختمان نیز، خود، نوعی تجربه است. ادراک معنا یا ادراک نکردن آن، هر دو بخشی از تجربه‌اند. گرچه غنای بسیاری از تجارب فضایی در گروه ادراک معنا از محیط است، گاه معلول و متأثر از حضور معنایی متعال است؛ احساسی درونی که از مکان بر نمی‌خیزد؛ بلکه رنگ و بوی خود را بر مکان می‌پاشد (۹، ص: ۲۷).

در مصاحبه‌هایی کیفی که درباره‌ی موضوع فضاهای بیرونی، در ایالت غربی امریکا (تجربه‌ی مکان و گشتالت و ارتباط انسان و طبیعت) انجام گرفته، سه چیز مشخص شده است:

۱. چگونگی ارتباط کیفیت‌های گشتالتی فضا با ارتباط حسی انسان طبیعت؛
 ۲. چگونگی افزایش حس مسئولیت اخلاقی در برابر طبیعت؛
 ۳. دیدگاه دیالکتیکی به ارتباط انسان و طبیعت؛ به گونه‌ای که انسان در یک زمان، می‌تواند هم جزئی از طبیعت باشد هم جزئی خارج از آن (۱۹، ص: ۲۹۳).
- تجربه‌ی انسان از یک بنا، کم و بیش، وابسته به دانش او از تاریخچه‌ی آن نیز هست. این ویژگی‌ها به تجربه‌ی او شکل خواهند داد. واضح است که چنین تجربه‌ای، بسیار متأثر از سایر تجارب او خواهد بود. آن‌ها مبین لذت‌بردن انسان از بنا یا ستایش درونی یا تنفر مطلقش از آن خواهند بود. انسان در تبیین این‌که چرا چنان تصویری از بنا داشته است، از دیگران درخواست خواهد کرد که در تجربه‌ی او و واکنشش در برابر آن سهیم باشند، اما واکنش او در برابر بنا، در تجربه‌ی او مندرج است. بنابراین به دلیل فهمی که دارد و مبتنی بر ارزش‌گذاری است، یارای فراتر رفتن از تجربه را ندارد.
- وقتی با تمام وجود به موسیقی موردعلاقه‌مان گوش می‌دهیم، در آن لحظه، در تجربه حل می‌شویم؛ یعنی تجربه‌کننده و تجربه یکی می‌شوند. به عبارت دقیق‌تر، آمیزشی حاصل می‌شود که مبتنی بر دوگانگی میان سوژه (فاعل شناسنده) و ابژه (موضوع مورد شناسایی) نیست؛ کلیتی یکپارچه در قالب تجربه است که در لحظه‌ی اکنون جریان می‌یابد. بنا بر نظر بسیاری از فیلسوفان، تجربه‌ی ناب تفسیرناشده، مستقل از پیش‌فرض‌ها وجود ندارد. بنابراین هیچ تجربه‌ای مستقل از تفسیر نیست؛ بلکه عین تأویل است (۹، ص: ۲۸).
- ۲.۴.۳. روح مکان:** رومیان قدیم معتقد بودند همه‌ی مکان‌های طبیعی، دارای روح‌اند و این روح، به مردم و مکان‌ها، زندگی می‌بخشد و ماهیت آن‌ها را واقعی و عینی می‌سازد. پدیدارشناسی مفهوم روح مکان را بازنگری می‌کند (۳، ص: ۸۰). روح مکان از خصلتی خاص یا کیفیت ترکیبی مکانی خاصی ناشی می‌شود. جنبه‌های برانگیزاننده‌ی این حس متنوع است و شامل مواردی است همچون ساختارهای فضایی، الگوهای مربوط به موقعیت طبیعی (توپوگرافیک)، بافت‌ها، وضعیت طبیعی مثل نور و باد و صدا؛ به علاوه‌ی مردم و الگوهای وقایع انسانی، اما روح مکان، صرفاً جمع جبری اجزای متنوعش نیست؛ بلکه بیش از این، تعامل پیچیده‌ی این جنبه‌هاست؛ جوی بسیار نامحسوس یا به قول کریستوفر الکساندر «کیفیتی بدون نام» (۱۴، ص: ۱۸۹).

۳.۵. فضا

در فرهنگ اکسفورد، بیش از نوزده معنی برای واژه‌ی «فضا» ذکر شده است؛ از جمله: «گستره‌ای پیوسته که در آن، اشیا وجود دارند و حرکت می‌کنند»؛ «مقداری از یک منطقه که چیز خاصی آن را اشغال می‌کند یا برای هدف خاصی در اختیار گرفته شده است»؛ «فاصله‌ی میان نقاط و اشیا».

این معانی نشان‌دهنده‌ی بعضی از موارد درک مشترک از این واژه‌اند که در زندگی روزمره به کار می‌روند و نیز تصویرگر پیچیدگی این مفهوم و اشاره‌کننده به مباحثی ریشه‌دار، درباره‌ی فضا هستند که از دیر زمان مطرح‌اند (۱۲، ص: ۵).

فضا ماده‌ی اصلی برنامه‌ریزی و طراحی برای معماران و شهرسازان است؛ همان گونه که «سنگ» ماده‌ی اصلی کار مجسمه‌ساز است. فضا چیست؟ با تبعیت از دیدگاه پدیدارشناسانه، فضا باید چیزی بیش از صرفاً ناحیه‌ای با عرض و طول و ارتفاع معین باشد. در دایره‌المعارف بریتانیکا، در این باره چنین می‌خوانیم:

«فضا حجمی هوایی یا جوّی است که به وسیله‌ی عناصر فیزیکی و تخیل و تصور بصری انسان تعریف می‌شود... یک اتاق به وسیله‌ی کف، دیوارها و سقف تعریف می‌شود...؛ فضا به وسیله‌ی زمین یا سطوح کف و موانعی که دید را از جهت افقی سد می‌کنند یا به آن، در افق خاتمه می‌دهند و آسمان بالای سر، تعریف می‌شود.»

ادوارد رلف به عنوان یک پدیدارشناس اعتقاد دارد که فضا، نه در ذهن است، نه در جهان؛ بلکه بخشی از تجربه‌ی روزمره‌ی ما در جهان است. از دیدگاه او، هستی انسان، اساساً فضایی است و این فضایی بودن، ویژگی‌هایی چون نزدیکی، جدایی، فاصله و جهت را به منزله‌ی روش‌های هستی در بر می‌گیرد (۱۸، ص: ۲۶).

کلیه‌ی فضاهاهایی که طراحان درگیر طراحی آن‌اند، اساساً انسانی محسوب می‌شود؛ اگرچه بین یک پلازای یونانی با یک آزادراه کنونی تفاوت زیادی وجود دارد. همچنین می‌توان بین فضای طراحی‌شده و طراحی‌نشده نیز تمایز قائل شد. منظور از طراحی‌شده، فضای نظم‌یافته به تبعیت از مجموعه‌ای از قواعد و انعکاس‌دهنده‌ی آرمان‌های محیطی است. دو نوع راه حل مختلف طراحی ممکن است دو نوع فضای متفاوت ایجاد کند. همچنین می‌توان از فضای رفتار یا فضای عمل سخن گفت؛ فضایی که به فضای حرکتی وابسته است. فضای رفتاری (گروه‌های سنی، جنسی، قومی، نژادی) ممکن است با فضای کلی شهری که روی نقشه نشان داده می‌شود، بسیار متفاوت باشد. در واقع از نظر رپوپورت، در محیط فیزیکی یا جغرافیایی، «محیطی عملی» وجود دارد که مردم در آن کار می‌کنند و آن فضا روی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. درون این فضا «محیطی ادراکی» قرار دارد که مردم در

آن، آگاهانه عمل می‌کنند و به آن، معانی نمادین می‌دهند. سرانجام، در این محیط، «محیطی رفتاری» قرار دارد که در آن، نه تنها مردم آگاه‌اند، بلکه بعضی پاسخ‌ها و واکنش‌های رفتاری را از آن استنباط می‌کنند (۱۷، ص: ۱۲). فضای رفتاری به فضای ذهنی وابسته است که متمایز از فضای عینی است و جنبه‌ی خاصی از فضای روان‌شناسانه محسوب می‌شود. جنبه‌ی دیگر فضای تجربی یا حسی است که ممکن است بصری، اکوستیک و وابسته به حس بویایی و دمایی باشد (۳، ص: ۸). فضاهای رفتاری و روان‌شناسانه، با فضاهای فرهنگی نیز مرتبط‌اند که این معمولاً به وسیله گروه‌های مختلف، دارای طبقه‌بندی‌ها، قلمروها و مقوله‌بندی‌های گوناگون می‌شوند (۱۷، ص: ۱۳).

۳.۶. سکناگزینی

بعضی مؤلفه‌های سکونت که معنایی بیش از قرارگرفتن سقفی بالای سر و داشتن چند متر زمین زیر پاست، چنین است:

دیدار با دیگران به قصد داد و ستد اندیشه‌ها و احساسات، یعنی آزمودن زندگی به عنوان عرصه‌ی امکانات گوناگون؛

توافق با دیگران، یعنی پذیرش مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک؛

یافتن موجودیت از طریق گزینش جهانی کوچک و از آن خود.

بهتر است مفاهیم یادشده را به ترتیب شیوه‌های سکونت، «مجتمع» و «عمومی» و «خصوصی» بخوانیم. سکونت به مفهومی دال بر برقراری صمیمیت با مکانی طبیعی را نیز می‌توان بیانگر تعیین موقعیت و احراز هویت دانست. برای آزمودن پرمعنای هستی باید از مکان خود و از چگونگی قرارگرفتن خود در آن آگاه باشیم. تعیین موقعیت و احراز هویت به باری فضای آراسته و شکل مصنوع که به اتفاق یکدیگر مکان واقعی را به وجود می‌آورند، میسر می‌شود (۷، ص: ۹). ظرفیت‌های مردم برای مرتبط‌شدن صمیمانه با دنیایشان، توجه و «حساسیت شاعرانه»ی است که آنچه هایدگر سکناگزینی می‌نامد، پی می‌ریزد و شکل می‌بخشد. در این‌جا سکناگزینی، به معنای چیزی بیش از اقدامی عقلانی و سودگرایانه است. مشارکت خلاقانه‌ی انسان در حوادث هستی است و به موجب آن، مردم، بودن خود را در جهان تأیید و تصریح می‌کنند (۳، ص: ۱۹۶).

سکناگزیدن یعنی در آن واحد، تعلق خاطر یافتن به مکانی خاص که شاید مزرعه‌ای سبز یا خیابانی خاکستری باشد و تصرف خانه‌ای که در آن، قلب شکوفا می‌شود و مغز به اندیشه درمی‌آید. بعضی از خانه‌ها خاموش‌اند. شماری از آنان فریاد برآورده‌اند و باقی، نغمه سر می‌دهند؛ نغمه‌ای که بر دل می‌نشیند. سکونت بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است. این پیوند از تلاش برای هویت یافتن، یعنی به مکانی احساس

تعلق داشتن، ناشی شده است. انسان زمانی بر خود وقوف می‌یابد که مسکن گزیده و در نتیجه، هستی خود را در جهان تثبیت کرده باشد (۷، ص: ۱۷). سکناگزینی به منزله‌ی «خصلت اصلی بودن» بیانگر اشتیاق انسان به تعلق به محیط است: این‌که در یک مکان، حس راحتی و الفت کنیم. همان‌گونه که هایدگر نیز می‌گوید: هستی انسان بی‌چون و چرا و به‌طور انکارناپذیری، فضایی و محیطی و معمارانه است و از این رو از حس مکان، تفکیک‌شدنی نیست (۱۰، ص: ۱۸۹).

۳.۷. خانه؛ آینه‌ای از خویشتن

تحقیق کلرکوپرمارکوس درباره‌ی وابستگی مردم به خانه، با عنوان *خانه؛ آینه‌ای از خویشتن*، مثال مناسبی از پدیدارشناسی کاربردی است (۱۶، ص: ۱۳). این کتاب بر اساس پژوهشی بنا نهاده شد که سال‌ها پیش، با انتشار مقاله‌ی *خانه؛ نمادی از خویشتن* (۱۵، ص: ۶۱) آغاز گشت. جذابیت رویکرد او به این مطلب، در این است که وی توانست شیوه‌ی دستیابی به وحدت پدیدارشناختی را میان فرد و خانه‌اش دریابد و بدون استفاده از اصطلاحات حرفه‌ای متون پدیدار شناختی، در مورد آن بنویسد.

تصور خانه همچون مادر یا رحم مادر، تصور لطیفی است که در ادبیات مرسوم است و منشأ الهام بسیاری از معماران بوده است که سعی داشته‌اند احساس امنیت و محصوربودن را در طرح‌هایشان بازآفرینی کنند. تصور خانه همچون نمادی از خود، برای اولین بار، از کجا نشأت گرفته است؟ بی‌تردید، باید ریشه را در کودکی جست‌وجو کرد. نخست، مادر همه‌ی دنیای کودک را تشکیل می‌دهد. به تدریج که محدوده‌ی حواس کودک توسعه پیدا می‌کند، افراد و محیط فیزیکی پیرامونش را درک می‌کند. اکنون، خانه دنیای او را تشکیل می‌دهد. خانه همان جهان اوست. از میان هاله‌ای از ابهام و در یک نگاه اجمالی، به بیرون از ورای چشمان نیمه‌بسته، خانه آشنا به نظر می‌آید و مکانی سرشار از امنیت و محبت و اصالت است.

خانه مکان اولین اندیشه‌های آگاهانه است. هرگز یک جعبه و چهاردیواری خنثی نیست؛ بلکه به تجربه درمی‌آید و به نمادی از خود، خانواده، مادر و امنیت بدل می‌شود. همان‌طور که باشلار می‌نویسد: خانه هندسه‌ی تعالی یافته است.

اگر نظریه‌ای که خانه را همچون نمادی از «خود» می‌داند، صحیح باشد، گامی در جهت تبیین مسأله‌ی زیر برداشته شده است: چرا خانه برای بیشتر مردم، این قدر شریف و مورد احترام است و چرا آن‌ها در برابر تغییر در شکل اصلی خانه‌ای که خودشان، پدرانشان و اجدادشان از همان ابتدا در آن زندگی می‌کرده‌اند، مقاومت می‌ورزند؟ یونگ دریافت که هرچه یک نماد، قدیم‌تر و همگانی‌تر باشد، تغییرناپذیرتر است. بنابراین چون خود ممکن

است نماد راستینی از خودِ جمعی و قدیم انسان باشد، جهان شمول بودن صورت نمادین آن، یعنی «خانه» و مقاومت شدید مردم در برابر هرگونه تغییر در شکل اصلی و بنیادین آن تبیین می‌شود.

برای بیشتر مردم، خود موجودی شکننده است. بنابراین می‌خواهیم خودمان را پشت نمادهایی پنهان کنیم که آشنا، استوار، نقض‌ناشده و تغییرناپذیرند. تعجبی ندارد که در قوانین بعضی کشورها، می‌توان در صورت ضرورت، فردی که حریم خانه را به زور نقض کرده و وارد آن شده است، کشت. ترس از نقض و تجاوز به حریم خود (خانه)، شاید یکی از هراس‌های عمومی و ریشه‌دار نوع بشر باشد. به همین دلیل برای بیشتر مردم، زندگی کردن در خانه‌ای مدور یا خانه‌ی قایقی یا متحرک، به همان اندازه تهدیدآمیز است؛ چراکه آن خانه‌ها ممکن است تصورات بنیادینی را تغییر دهند که مردم از خود دارند. یک خانه‌ی سنتی و یک تصور ایستا و صلب از خود، به طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. اگر نظریه‌ای که خانه را نمادی از خود می‌داند، درست باشد، باید فراگیریم که چگونه از طریق برخوردهای جمعی، نشست با ساکنان، مشاهدات مشترک و گفت‌وگوهای حضوری، با تصورات مراجعه‌کننده از خودش ارتباط برقرار کنیم و نیز باید شیوه‌هایی بیابیم تا آن تصورات را از طریق طراحی فضاهای مسکونی بهبود و کمال بخشیم.

۴. نقد

۴.۱. نقد پدیدارشناختی مسکن، از دیدگاه ارزش‌های اسلامی ایرانی

بسیاری از نظریه‌پردازان از پدیدارشناسی به عنوان یکی از روش‌های مهم، در مطالعات خود بهره می‌برند. از فلسفه و روان‌شناسی گرفته تا هنر و معماری، هر یک به نحوی می‌توانند روش آن را در بیان مبانی خود به کار گیرند. تاکنون مطالعات و پژوهش‌های وسیعی در زمینه‌ی پدیدارشناسی معماری و به طور خاص، امر سکونت صورت گرفته است و نظریه‌پردازان متعددی روی این زمینه کار کرده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها، می‌توان به شولتز و کوپر مارکوس اشاره کرد.

در این بخش، به بعضی از نظریات پدیدارشناسی مسکن اشاره کرده‌ایم و تشابهات و وجوه تمایز آن را از دیدگاه ارزش‌های معماری اسلامی ایرانی بررسی کرده‌ایم. در نهایت تحقیق کلر کوپر مارکوس را در باب وابستگی مردم به خانه، با عنوان *خانه؛ آینه‌ای از خویشتن*، از این دیدگاه نقد کرده‌ایم.

۴.۲. روح خانه

امروزه معماری و شهرسازی، به دلیل بی‌توجهی به کیفیت‌های مهم فضایی، چون

خاطره‌انگیزی و سکونت‌پذیری آن، سبب ایجاد فاصله‌ای عمیق بین انسان و محیط زندگی او شده است. معماری فاقد ارزش و معنی شده و صرفاً به کالبدی بی‌روح با عملکردهایی مشخص و قابل پیش‌بینی تبدیل گشته است. این دیدگاه که مسکن را تنها از منظر مادی و یک جسم بنگریم، در هر دو مکتب پدیدارشناسی و اسلامی رد شده است. بر اساس دیدگاه پدیدارشناسی، در چنین مکانی، افراد با تبدیل شدن به تماشاگرانی متأثر، احساس تعلق خود را به مکان از دست می‌دهند؛ احساس تعلقی که از مفاهیم پایه‌ای پدیدارشناسی معماری و در رابطه با روح مکان بوده است و معمولاً از خصلت اصلی مکان نشأت می‌گیرد. جنبه‌های برانگیزاننده‌ی این حس متنوع است و از ساختارهای فضایی و الگوهای مربوط به موقعیت و وضعیت طبیعی گرفته تا مردم و الگوهای وقایع انسانی، همه را در بر می‌گیرد. در فرهنگ سکونت از دیدگاه اسلام، خانه مجموعه‌ای از مفاهیم و ارزش‌هاست. جایی است که هر یک از افراد ساکن آن، بر اساس نیازهای روحی و عاطفی خود، با آن ارتباط برقرار می‌کنند و از آن، برای رسیدن به آسایش و آرامش بهره می‌گیرند.

۳.۴. خودشناسی

تا زمانی که به جنبه‌های وجودی خود آگاه نباشیم، همواره، بی‌خانمان خواهیم ماند. جنبش مدرنیسم با رویکرد فرمالیستی و کارکردگرایی خود، با مطرح کردن معماری و سبک جهانی، به بی‌خانمانی میلیون‌ها انسان در سرتاسر این کره‌ی خاکی دامن زد؛ افرادی که خانه داشتند، ولی خانه‌ی آن‌ها صرفاً یک پناهگاه و سقفی در بالای سر بود. «مجتمع مسکونی مارسی» از بناهای شاخص دوره‌ی مدرنیسم است که به دست لوکوربوزیه طراحی شد. اگرچه این ساختمان کمک قابل توجهی به جنگ‌زدگان و افراد زیادی کرد که پس از جنگ، خانه‌ی خود را از دست داده بودند، طبق پیش‌بینی روان‌شناسان، سبب بروز بیماری‌های روانی متعددی در میان ساکنان آن شد. نیاز واقعی در گروهی تجدیدنظر در نحوه‌ی نگرش ما به نظام هستی و در شناخت از خودمان است. هایدگر در این باره می‌گوید: بی‌خانمانی و بیگانگی نشانه‌های شکست در مورد خودفهمی و خودشناسی است. زمانی که به خاطر آوریم واقعاً که هستیم، آن‌گاه دوباره، در خانه خواهیم بود. خودشناسی امری است که در آموزه‌های اسلام نیز فراوان بر آن تأکید شده است. معماران سنتی ایرانی در ضمیر خود، به نقطه‌ای واحد چشم دوخته بودند و مطلوبی یگانه داشتند. این نمود، هم در گونه‌های درون‌گرای خانه‌ی ایرانی، با استفاده از حیاط مرکزی و هم گونه‌ی برون‌گرا، با استفاده از بدنه‌های متقارن قابل مشاهده است. این نظم و تقارن باعث ایجاد وحدت میان اجزا و به آرامش رساندن نما شده که الفاکنده‌ی کمال متعال است.

۴.۴. پایداری خانه

خانه باید به گونه‌ای طراحی شود که عمری کوتاه نداشته باشد. این صرفاً به معنای پایداری آن در ساختار و کالبد نیست؛ باید به گونه‌ای باشد که احساسات نسل‌های گوناگون را برانگیزد؛ نوعی احساس که در فرد تعلق خاطر ایجاد می‌کند. چیزی که کریستوفر الکساندر از آن با عنوان «روش بی‌زمان ساختن» یاد می‌کند. بسیاری از بناهای سنتی ایرانی خود، گواه این امر است که معماری پیشینیان ما جاودانه است؛ معماری رازآلودی که پا را از مقتضیات زمان و مکان فراتر نهاده و پس از گذشت چندین قرن از پیدایش آن، پیوسته، با قرارگرفتن در فضای آن، بی‌اختیار مسحور زیبایی، عظمت و شفافیت آن می‌شویم.

بر اساس پدیدارشناسی محیطی، معماری باید فراتر از صرفاً یک کالبد و چیدمان عملکردهای فضایی و سبب ایجاد ارتباط مناسب آن‌ها با هم باشد. رویکرد معماری باید در برقراری ارتباط با طبیعت، منع‌بی‌پایان انرژی باشد. معماری پایدار که امروزه بسیار مورد توجه بشر قرار گرفته است، خود نمونه‌ی آشکاری از نیاز بشر به برقراری ارتباط با طبیعت به منظور ماندگاری بنا و حفظ منابع تجدیدناپذیر و بهره‌گیری از منابع پایان‌ناپذیر طبیعت است. توجه به اقلیم و استفاده از مواد و مصالح موجود در طبیعت، قرن‌ها مورد توجه معماران ایرانی و همواره، از شاخصه‌های مهم و بارز معماری ایرانی‌اسلامی بوده است. استفاده از دیوارهای ضخیم کاهگلی در خانه‌های شهر کویری یزد، به منظور جذب گرمای خورشید و جلوگیری از نفوذ آن به داخل بنا در روزهای گرم تابستان و تخلیه‌ی انرژی ذخیره‌شده در دیوارها به هنگام شب و زمانی که هوا رو به سردی می‌نهد، نشان‌دهنده‌ی توجه کامل به اقلیم و در نظر گرفتن تمام جوانب آن بوده است. ساخت بادگیرها به منظور مهار باد و استفاده از جریان آن در داخل خانه‌ها، نمونه‌ی دیگری از برقراری ارتباط با طبیعت و استفاده از منابع آن بوده است. معماران ایرانی همواره تلاش می‌کردند ساخت مایه‌ی مورد نیاز خود را از نزدیک‌ترین محل به دست آورند و به گونه‌ای بنا را می‌ساختند که نیازمند به مصالح مناطق دیگر نباشند و در اصطلاح «خودبسنده» باشند. بدین گونه، کار ساخت با شتاب بیشتری انجام می‌شد و ساختمان با طبیعت پیرامون خود «سازوآتر» در می‌آمد و هنگام نوسازی آن، همیشه مصالح آن در دسترس بود (۵، ص: ۳۱).

۴.۵. فضای رمزآلود

مکان موفق از دیدگاه پدیدارشناسی، جایی است که تنوعی از موقعیت‌ها را برای برقراری تعامل‌های انسانی ارائه می‌دهد. چنین مکانی فراتر از دیدگاهی است که به مکان، تنها از منظر کالبد و جسمی بی‌روح می‌نگرد. به بیان صریح‌تر، چنانچه با این دیدگاه مکان

را بنگریم، هیچ گاه به چنین مکانی دست نمی‌یابیم. پدیدارشناس در پی ایجاد محیطی است که دارای ابهام و سطوحی بی‌پایان از معنی باشد. بر اساس دیدگاه پدیدارشناسی، همه‌ی تجربیات فضایی به ادراک فضا منجر نمی‌شوند؛ یعنی یک فرد می‌تواند در داخل فضایی قرار بگیرد و تجربه‌ی خوشایندی از بودن در آن داشته باشد، اما این لزوماً به معنای ادراک آن فضا نیست. مثلاً فرد با ورود به فضای داخلی مسجد شیخ لطف‌الله به طور ناخودآگاه، غرق زیبایی و عظمتی می‌شوند که تجزیه‌ناپذیر و در کلیت بنای مسجد نهفته است؛ آن‌گونه که فضای زیر گنبد، آن را رمزآلود کرده است. اگرچه فرد نتواند از آن رازگشایی کند، دست‌کم، از تجربه‌ی حضور در آن فضا لذت برده است. همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم، تجربه‌ی ما از بنا وابسته به دانشمان از پیشینه‌ی آن نیز هست؛ چیزی که بر تجربه‌ی ما اثر خواهد گذاشت. مثلاً تجربه‌ی فرد به هنگام قرارگرفتن در یک مسجد دوره‌ی صفوی، با یک خانه‌ی دوره‌ی قاجار ممکن است متفاوت باشد. این دانش در مورد تاریخچه‌ی دو بنا، کم و بیش، در تجربه‌ی فرد از آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت؛ تأثیری که ممکن است سبب تشدید حس لذت فرد از فضا شود یا از آن بکاهد.

۴.۶. خانه؛ مکان آرامش

گفتیم که سکونت، مفهومی فراتر از یک سرپناه دارد و در دیدگاه پدیدارشناسی، مفاهیمی از سکونت مدنظر است که بیشتر بر پایه‌ی تبادل اندیشه‌ها و احساسات و توافق و تعامل با دیگران، به معنای پذیرش ارزش‌های مشترک است. در این مفهوم، سکناگزینی بیش از اقدامات سودگرایانه است و به سکونت و خانه، به منزله‌ی وسیله‌ای برای دستیابی به تفاهم و آرامش و رسیدن به اتفاق نظر میان ساکنان محیط خانه اشاره می‌کند. سکناگزیدن از منظر پدیدارشناسی، نه تنها به منزله‌ی برقراری ارتباط با دیگران است، بلکه ارتباط با مکان را نیز در بر می‌گیرد (ارتباط با خانه)؛ ارتباطی که سبب ایجاد حس تعلق خاطر فرد به محیط زندگی خویش می‌شود. فردی که در یک خانه زندگی می‌کند، پس از مدتی، چنان به محیط زندگی و خانه‌ی خود دل‌بستگی پیدا می‌کند که ترک آن، به راحتی برایش امکان‌پذیر نیست. یکی از دلایل آن، خاطرات فراوانی است که فرد از محیط زندگی خود دارد؛ خاطراتی که سبب برقراری پیوندی پرمعنا بین او و محیط زندگی‌اش شده است. از دست دادن خانه، با آن همه خاطر، کار ساده‌ای نیست. در فرهنگ ایرانی، خانه همواره، محلی برای ظهور و تحقق کانون خانواده و محلی برای مشورت افراد آن و مطلع‌شدنشان از حال یکدیگر بوده است. در اسلام، همواره به خانه، به دید یکی از نیازهای اساسی انسان توجه شده و از آن به عنوان مکانی برای رسیدن به آرامش یاد شده است. مؤید این مطلب آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی نحل است که می‌فرماید:

خداوند خانه‌های شما را مکان آرامش‌تان قرار داد.

۴.۷. زیبایی‌های ظاهری و فرم مسکن

مسکن اسلامی ایرانی، در کنار توجه به زیبایی‌های ذاتی و معنوی خانه، به زیبایی‌های ظاهری نیز توجه داشته است. هندسه و تناسبات از ویژگی‌های بارز معماری ایرانی است. در معماری مسکن و مساجد سنتی ایران نظیر آنچه در کاشان و اصفهان شاهد آنیم، هندسه در ساختار آشکار بنا، در قالب خطوط و تناسبات متبلور می‌شود؛ هندسه‌ای اعجاز‌آفرین که حرکت از کثرت و تنوع را به مرکزیت و وحدت، به صورت کاملاً طبیعی و متوازن تداوم می‌بخشد. آنچه در باطن بناست، رمزی است که پنهان می‌ماند. متانت، سادگی، هماهنگی بدنه‌های خارجی بناها با یکدیگر، هم‌آوایی بدنه‌ها با هندسه فضاهای عبوری و راه‌ها، همه از مواردی است که در حکمت عملی اسلام بدان اشاره شده است. از آن‌جا که موضوع فلسفه‌ی پدیدارشناسی مسکن، توجه به ذات مسکن و روح آن و احساس تعلقی است که انسان به آن دارد، مباحثی که مربوط به جلوه‌ی بیرونی مسکن است، در آن قابل بحث و گفت‌وگو نیست.

۴.۸. خانه؛ نمادی از خویشتن

کلر کوپر مارکوس در مقاله‌ی *خانه؛ نمادی از خویشتن* می‌کوشد با استفاده از نظریه‌های روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ^۳ به نسبت روان انسان با محیط و به ویژه فضای خانه نگاهی ژرف‌تر بیندازد. بدین منظور پس از توضیح مفاهیم کلیدی روان‌شناسی یونگ، تناظری میان مفاهیم خویشتن و ورای آن، از یک طرف و خانه و ورای آن، از طرف دیگر برقرار می‌کند. آن‌گاه برای تبیین تعبیر خانه؛ نماد خویشتن، مثال‌هایی از زندگی و برقراری خانه‌های امروزی می‌آورد و درباره‌ی آن‌ها بحث می‌کند. سپس نمونه‌هایی از ادبیات و رؤیا ذکر می‌کند. تقسیم جهان به مقدس و نامقدس نوعی دیگر از انگاره‌ی خانه و غیرخانه یا خویشتن و ناخویشتن است که تصویر انسان از خود را به هستی‌شناسی او پیوند می‌زند؛ همان هستی‌شناسی که امروز از جهاتی، بر همان نشان گذشته است و از جهاتی دیگر، اعتبار خود را از دست داده است. نویسنده با چنین بررسی‌هایی، در عمق روان انسان و در طول تاریخ، به ریشه‌دار بودن مفهوم نمادین خانه در روان انسان می‌رسد و به طراحان توصیه می‌کند به این موضوع هم توجه داشته باشند که طراحی خانه، به منظور مداخله در وضع روانی انسان است. وی بر این نکته پا می‌فشارد که شناخت رابطه‌ی عمیق انسان با محیط خود، از طریق روش‌های علمی امروزی ممکن نیست و برای این کار باید به تأمل درونی متوسل شد. در مکتب اسلام، بیشتر از آن‌که به رابطه‌ی روانی بین انسان و خانه پرداخته شود، نقش خانه، به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماع، در کمک به آسایش و

بررسی مبانی فلسفی «سکناگزیینی» از دیدگاه پدیدارشناسی با تکیه بر... ۷۹

آرامش افراد خانواده و نیز حفاظت از بنیان آن و ایجاد محیطی خصوصی برای سایر فعالیت‌های فردی و جمعی افراد آن مورد توجه قرار گرفته است.

یادداشت‌ها

1. Phenomenology

2. Conceptual

۳. Carl Gustav Jung (۱۸۷۵-۱۹۶۱)؛ روان‌شناس برجسته‌ی سوییسی.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج الفصاحه.
۳. پرتوی، پروین، (۱۳۸۷)، پدیدارشناسی مکان، تهران: فرهنگستان هنر.
۴. پورافکاری، نصرالله، (۱۳۷۴)، الگوهای حجم فضایی مسکن از دیدگاه فرهنگی، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.
۵. پیرنیا، محمدکریم، (۱۳۸۰)، سبک‌شناسی معماری ایران، تدوین از غلام‌حسین معماریان، تهران: پژوهش‌مندان.
۶. حر عاملی، محمدبن‌حسن، (۱۰۸۸ق)، وسائل الشیعه، جلد ۱۴، قم: آل‌البیت.
۷. شولتز، ک. ن، (۱۹۸۴)، مفهوم سکونت: به سوی معماری تمثیلی، ترجمه‌ی م. امیر یاراحمدی، تهران: آگاه.
۸. کربلایی‌نوری، رضا، (۱۳۷۴)، تأمل در شیوه‌های شهرسازی و نظری بر کوچک‌سازی مسکن از دیدگاه فرهنگ، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.
۹. راس، ک. ا. و ا. وینترز و ک. کوپر، (۱۳۷۹)، مبانی فلسفی و روان‌شناختی ادراک فضا، گزیده و ترجمه‌ی آرش ارباب جلفایی، اصفهان: خاک.
۱۰. کلینی، محمدبن‌یعقوب، (۱۳۶۹)، اصول الکافی، جلد ۵، تهران: کتاب‌فروشی علمیه‌ی اسلامی.
۱۱. مسائلی، صدیقه، (۱۳۸۸)، «نقشه‌ی پنهان، به مثابه دستاورد باورهای دینی، در مسکن سنتی کویری ایران»، نشریه‌ی هنرهای زیبا، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. مدنی‌پور، علی، (۱۳۷۹)، طراحی فضای شهری؛ نگرشی بر فرآیندهای اجتماعی و مکانی، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهر.
۱۳. نصری، محسن، (۱۳۷۴)، مسکن عمودی، فرهنگ‌افقی، تهران: وزارت مسکن.

14. Bogner, B., (1985), "A Phenomenological Approach to Architecture and its Teaching in Design Studio", In Seamon, D., Mugerauer, R., (1985), *Dwelling, Place and Environment, Towards a Phenomenology of Person and World*, Netherland: Springer.
15. Cooper, C. M., (1971), *The House as a Symbol of Self*, University of California: Berkeley, Institute of Urban and Regional Development.
16. Cooper, C. M., (1995), *House as a Mirror of Self*, California: Conari Press.
17. Rapoport, A., (1977), *Human Aspects of Urban Form*, Great Britain: A. Wheaton & Co. Exeter.
18. Relph, E., (1985), "Geographical Experiences and Being-in-the-World: The Phenomenological Origins of Geography", In Seamon, D., Mugerauer, R., (1985), *Dwelling, Place and Environment, Towards a Phenomenology of Person and World*, Netherland: Springer.
19. Schroeder, H. W., (2007), "Place Experience, Gestalt, and the Human-nature Relationship," *Journal of Environmental Psychology*, Volume 27, Issue 4, pp. 293-309.
20. Zimmerman, M., (2000), *The Role Of Spritual Discipline in Learning to Dwell on Earth*, United State of America: Krieger Publishing Company.